مهدی غنی



چراكودكان،ماراتربيتنكنند؟



در مساله تربیت به عقیده من نگاهی جهد دارد که اساسیا غلط است. همه ما ر. فكــر مى كنيم وظيفه داريم ديگــران بهويژه بچه هارا تربیت کنیم. درحالی که اول باید بپرسیم آیا خودمان (نسل بزرگتر) درست تربیت شده ایم که مدعی هستیم نسل جدید را تربیت کنیم؛ به قـول معروف اول باید برادری را ثابت کنیم بعد ادعای وراثت بید برداری را دیک تعییم بعد الله ی ورات داشته باشیم. مفهومی که امروز از مبحث تربیت و جود دارد، این است که به هر طریق که گاهی زورمدارانه و خشین است، بچههایمان را تربیت کنیم که این مقوله در فرهنگ ما عارضه است. به عقیده من هر کسی اول موظف است خود را تربیت کند و خودش درست عمل کند تا بچهها و نسل ر ـــ درســت عمل کند تا بچهها و نســلُ امروز از رفتار ما بیشــتر بیاموزند تا این که از دســتورات و مقـ ۱۰- ۱۲۰ ررز ۱٫۰۰۰ ... د ۱۰۰۰ روز کی دستورات و مقررات کلامی ما؛ پس ما باید به تجربه چند ۱۰سال گذشته برگردیم و ببینیم اگر خودمان درست رفتار می کردیم و با ما درست رفتار میشد، امروز اختلافات فرهنگی و تربیتی در نسل دیگر داشتیم یا

در بحث نهادهای مدنی و وظیفه نهادهای

فرهنگی در مساله تربیت کُـودکان عقیده دارم هـر نهـادی باید رویکردش نســبت به این موضوع مشخص شـود؛ رویکرد عامرانه و دسـتورات کلامی در تربیت نسـل جدید پذیرفته نیسـت و با مقابله مواجه میشـود؛ بهتر است تشکر های مدنی نگاهی جدید به این موضوع داشته باشند. چه بسا ما بتوانیم از بچه ها یاد بگیرییم. بزرگترهایی که به مصلحتها، فی هنگهای خودسیاخته ... لحتها، فرهنگهای خودس و منافع خود، آلوده شدهاند، شاید بهتر باشد و سطع بچهها تربیت شوند. در عالم کودکی در ابتدا دروغ راهی ندارد، اصولا انسان دروغ گفتن را ذاتی بلد نیستند؛ بلکه این کار را در رفتار بزرگترها میبینند و می آموزند. ین درحالی است که بزرگترهایی که ایت درخانی است که برر تبرهایی که خود دروغ گفت را به بچهها می آموزند، آنها را از ایت کار نهی می کنند. شاید بهتر باشده ما راستگویی را از بچهها بیاموزیم به جای این که سعی کنیم دروغ نگفتن را به آنها دیکته کنیم. بچهها راحت با مسائل برخورد می کنند، دعوا می کنند اما خیلی زود فراموش و دوباره با هم آشتی می کنند. کینهها زُود از دل کودکان بیرون می رود؛ اما کینههای بزرگترها در دلشان می ماند و رشد می کند و می تواند به بروز جنایت ختم شُود. پاکسی بچهها آموزشهای بزر گسی برای ر بزر گترها دارد؛ بهنظر من جامعه مدنی با این رویکسرد و این دیدگاه می توانسد جامعه را به سُــمتُ ديگري سـوق دهد تا به جاي اين كه عقدههای خبود را برای کودکان عقده کنیم، از آنها بیاموزیم، این جمله درست است که بچهها آنطور خواهند شد که ما هستیم نه ... أنطور كه ما میخواهیم. گام اول این است كه خودمان را اصلاح كنیم. خانوادهها تأكید دارند که بچهها باید اینطور بشـوند و آنطور نشـوند؛ درحالی که کمتر کسی می گوید ما

چه هستیم و آنها چه می شوند. موضوع مهمی که در ارتباط با کودکان مطرح است و نهادهای فرهنگی می توانند موثر واقع شــوند، رسیدگی به کودکانی است - میں اس کود کان میں اس اس کی است کی است کی است کی است کی در کان است کی سر پر سست کی است کی در کان است کان است کی در کان است کان است کان است کی در کان است کی در کان است کان است کان است کی در کان است کی در کان است کی در کان است کان است کی در کان است کی در کان است کی در کان است کان است کی در کان است کان اس مهاجم و بحون شناستنامه هستند. این ، ۱۲۰۰ رو کودکان کـه به هر دلیلی از داشــتن خانواد، و سرپرست خوب محروم هستند، به شدت در معـرض آسـیب قـرار دارنــد و نهادهای مدنی می توانند به سـاماندهی و شناســایی و تحت پوشُـش قـرار دادن ایــنُ کـودکان بپردازنــد. چــون آنها اســاس هیــچ متولی ۰٫۰۰ م جدی در جامعــه ندارنــد و درحالی که یکی جدی در جامعت ندارت و دارجایی ند از نگرانی های بزرگ اجتماعی ما محسوب میشود، کمتر کسبی بهطور جدی برایشان کار انجام داده است و نهادهای مدنی ر رسیم داده است و نهادهای مدنیی می توانند بر کودکان بدسرپرست و کودکان کار متمر کز شوند البته مشروط بر این که نهادهای دولتی هم بر این مسأله حمایت و نظارت داشته داده ساله حمایت و نظـارت داشـته باشـند. نظارت بــه اندازه ر حمایت و کمک کردن اهمیت دارد چراکه از سوءاستفادههای احتمالی جلوگیری می کند. ر موردی در کشـور آلمان اتفاق افتاد و نهادی برای حمایت کـودکان بیسرپرسـت ایجاد شُــد که ماهیانه ۱۵۰ یــورو از دُولت برای هر کودک اعتبار می گرفت بعــد از مدتی متوجه موه ت اهمبار می ترت بعد از معانی سوج شدند که کودکان را به لهستان میبردند و به خانوادههای فقیر می دادند تا به ازای ماهیانه ۴۰ تما ۵۰ یسورو از آنها نگهداری کنند و در این میان پول زیادی به جیب می دند. این تجربهها نشان می دهد نظارت همیشه باید وجود داشته باشد. پرداختن به کودکان در ر مر معرض آسیب از عهده یک فسرد برنمی آید. ایس درواقع معضل بزرگی است که از عهده دولت هُم خارج است و اُحتیاج به فعالیتُهای اجتماعی گسترده و منسجم دارد.





شروين وكيلى

هویت مثل بسیاری از امور دیگر، امری ساختنی است. اهمیت بنیادین و نقش تعیین کنندهاش در سر گذشت و سرنوشت انسانها، با این حقیقت خدشــه نمی پذیرد و برعکس با تکیه بر ایــن اصل پویایی و ســیالیتی پیدا می کند که چه بســا خوشــایند و دلخواه هم

همــه ما بــا هویتهایــی داده شــده، زاده معضه ۱۰ به موید، ماده سخه ۱۰ راده میده راده می شدویم، این که در چه تاریخ و جغرافیایی زاده شدویم، چه بستر اجتماعیای تجربهزیستی دوران کودکیمان را رقم بزند و چه آموزشهایی دریافت کنیم، بخش داده شده و پیش تنیده از هویتمان است. با این سده و پیش سیده از هویسمان است به این وجود، اینها مواد خامی است که ما از همان ابتدا هویت خویش را برمبنایش میســـازیم، گیریم که این «ســاختن» به فراخور نادانی و ناتوانی کودکانهمان ناســنجیده و نقد ناشده ، تقلیدی باشد. اما هویت از همیان ابتدا در باُفتي آکنده از فشارهاً، اجباُرها و امکانهای

پدی مصطی انتخاب می شود و پیوسته حک و اصلاح شده مدام بازتعریف می شود. نخستین زبانی که می آموزییم، شخصیتهایی که همچون سرمشق در دوران کودکی و سال های رشد پرامون در راه در استال های رشد پرامون خویش می یابیم و زمینه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خانبوادهای کسه در بطین آن با دیگران در جهان اجتماعی سسهیم می شویم،

اموری انتخابی نیستند. ما به قول هایدگر به نرون این میدان ناشناخته پرتاب می شویم از موقعیت آغازینی زندگی خود را شروع مُی کنیم که «داده شــده» و انتخابُ ناشده و از این رو جبری می کند. با این وجود، بستر یاد ر بی روز دارد کرد از داده ها از داده ها نیست. از همان ابتدای کار، از سال های نخستین زندگی، «من»ها

یں رسانی "من هما می آموزند که چیزهایی را رد کنند و چیزهایی دیگر دخل و تعت ف کدم دیا د دخل و تصرف کردن در این انباشت دایمی رخدادها و چیزهاست. روند ا بیذیرند و موقعیتهایی برگزینند و خویشت خود آگاهانه و سنحبده نقد ا در معرض تاثیرها، و بازخوانی و خواستن یا مُعانی، باورها و اشخاصی خاص قرار دهند. این طرد کردن عناصری است که قرار است در شبکه سویه انتخابی هویتی که ساخته میشبود، معمولا ماهیتی موضعی، پراکنده برسازنده «من»، همنشین شوند

دانش صورت می پذیرد. ماهیتی موضعی، پراننده و ناسـنجیده دارد، امــا هســت و دلیلی اسـت بر موهــوم بــودن جبری که معمولا به «ذات» آدمها من مىخوردو آن دانستن است. جایگزین هویت سیال و خودخواستهشان . . ربی ربی کرد می شبود. بسیاری از مردمان تبا پایان عمر از همین هویت خداداد و دادههای آغازین

تغُذیه می کنند و روند پر تاب شدگی خویش به محیطهای تازه و تأثیــر پذیرفتن از منابع نوی معنــا را ادامه مُی دهنــُد، بِیُ آن که در آن دخل و تصرفی کننــد، یــا از توانایی خویش برای ساختن هویت خویش بهرهای جویند، یا حتی از آن خبردار باشـند. با این همه، امکان

ه مى توان از آن بهره جسه . تیبانی می کند و خوداندیشی در آن را ممکن می ساز د، علاوهبر اراده و خواست «خود

، ســوى آن نُيز با پشتُوانه

از ایسنرو پذیسرش مسئولیت آنچه که هستیم و بر دوش کشیدن بار گران خودآگاهی و خودسامانی با وظیفهای گره

با دانستن است که ساختن هویت ممکن بازىسازى ھويت و بخت بازانديشسى درباره بی شـود و این کار بـه بنیاد کـرُدن جهانی قابل با او گاه در تقابل با-جهان آشـوبزده و «چه بودن» و ّ «چگونه بودن» همواره ه تصادقی بیرون مُمکن میشود. هویت ُهنگامُ ساختهشدن، شـکل و سامان می یابد و ضمن أنحه که این هویت سیال و سیاخته شده

نســجام یافتن و به امری سنجیده و نقد شده

وانتخابی بدل می شـود. وگرنــه همان آمیزه درهم و برهم از تاثیرهای محیطی اســت که

بنا به طبیعت هســتی، ماهیتــی کاتورهای، بی سروته و بیبرنامه دارند و به همین ترتیب

بی سرونه و هی پرنمه دارند و به مغین در نیب به شده هویت در این حالت تاریخی می شود که شده هویت در این حالت تاریخی طبیعی است، یعنسی لایعهایی از سابقهها و پیشینههای واگرا، پراکننده و بی ارتباط با هم است که بر دوش هم سوار می شود و با هم است که بر دوش هم سوار می شود و

روی هم رسوب می کند تا پیکرهای خالی از معنا با نظمی برونزاد را پدید آورد. ساختن

هویت بهمعنای دخـل و تصرف کردن در این

نباشت دایمی رخدادها و چیزهاست. روند خودآگاهانم و سنجیده نقد و بازخوانی و

خواستن یا طرد کردن عناصری است که قرار

ر کی ۔ است در شــبکه برســازنده «من»، همنشین شــوند. اگر اراده، خواســت و انضباطی برای

انجامُ این کار دشوار ولی ضروری وجود داشً

و روایتی منہ

اشــد، تاریخ تحول «من» به تاریخی معنادار

روایتی مُنسـجُم بـدل میشـود، وگرنه بهُ قلیدی پراکنده از هویت پراکنده دیگریها،

سیبای و را مساد را طویت با در مندانیماری است بسیار فروکاسته می شدود و در مرتبه ادام موضعی و شخصی از همان تاریخ طبیعی گنگ و بی سر و ته بیرونی باقی می ماند. ادامه در صفحه ۱۰

. انتخــاب خوداً گاهانه هویت از دو ســوبادانایی گره میخــورد. ازســویی خود فهم موقعیت موجود و شناسایی آنچه که «من» نُر «اکنون» ابتدا به ساکن ر هست، از جنـس دانایی است. ازسوی دیگر، انتخاب آنچه که باید باشد و تعریف وضع مطلبوب وحركت

برمینای متغیرهایی تصادفی تعیین شسود. برمینای متغیرهایی تصادفی محیط خروج از چنبر بسته تاثیرهای تصادفی محیط و دستیابی به نظامی منسجم و یکپارچه از عناصر و روابط که شخصیت خودمختار - ــــت عودمعمار وراســتینی را در «مــن» بیافرینــد، تنهــا با برگرفتن توشــهای از دانش ممکن میشــود.

ی دیگر زندگی می کنند و در روابط انسانی خود نیازمند یکدیگر هستند؟ برسش این اُست که آیا این تواُنمندسازی اید تنها بــه یک جنس تعلــق بگیرد یا از سوی یک جنس اعمال شود؟ یا هر دو جنس در ایس امر باید حضور داشته باشند و اساسا مسئول اند؟ نه مگر در همه نهادهای فرهنگی، علمی، دانشگاهی، جتماعی، اقتصادی، هنری، سیاسی و. تبعیضهای جنسی و جنسیتی در بیشتر جامعهها دیده می شود؟ نـه مگر جامعه توانمند، جامعهای است که در آن اندیشه، نفُکر، علم، دانش و هنر و دیگر ویژگیهای جهان امروز در دســترس همه شهروندان بهرەمند شوند؟ -

جامعه توانمند

نوانمندسازي جامعه

از کدام راه می گذرد؟

از آنجا که پرسش درباره توانمندسازی «جُامعـه» است، بنابرایت میبایست پرسس به آن را از راهی آغاز کنم که راه «جمعی» باشد و نه فردی! این نکته را به

این دلیل در آغاز این مطلب اشاره کردم تا ی بتوانم توپ را در زمیــن کار کرد «جا،

بندازم و ند در زمین فردها، فرهنگ، ولت، نهادهای غیر دولتی یا ... بدیهی است که «جامعه»، بدون شهروند

نه موجودیت می تواند داشــته باشــد و نه معنا. بنابراین آن چــه از «جامعه» منظور

نظرم هست مجموعه شـهروندانیاند که در فضایی جغرافیایی و مقطعی تاریخی با یکدیگر میزیند؛ «زیستن»ی توامان که

" - " کیار" آنان را در تعامل با یکدیگر قرار می دهد. از آن جا کـه مسـائل مربــوط بــه

جامعه شناســی در تخصـَص علمــی -آکادمیــک جامعه شناســان اســت، مــن ناگزیــر از حــوزه تجربی - علمــی خودم نقدی به راهکارهایی که تاکنون در رابطه با توانمندســازی جامعهها صورت گرفته

آحاد شهروندان آن است، شده و می شود، حضور نابرابر و ناعادلانه همه شهروندان

، . از آن جـا کـه نهادهایی که مسـئولیت

نوانمندســـازی یک جامعه بر دوششـــان ر بر بر بر سی . بــوده و هســت نهادهایــی «مردمحور» بــوده و هنوز هــم برخی از آنها هســتند،

می خواهم نگاهی به این نوع توانمندسازی مردمحور داشته باشم و بگویم که، آن چه

تاکنون راهکارها، ویژگیها، معیارها و رزشهای توانمندسازی جامعهها بوده و نوانمندسازی اگر نه مردانه، اما راهکارهای

نوانمندســـازی مردمحــور در چارچــوب «گفتمان مذکر» بوده است.

توانمندســـازُی هُــر جامعه بیـــش از هر چیز به حضور فیزیکی و اندیشــواری همه آحاد شهروندان آن جامعه از هر جنس، سسن، زبان، دین، آیین، فرهنگ و... دیگر تواناییهای انسانی نیاز دارد.

ر ہے مگر نه این کــه همه این آحــاد جامعه ــا یکدیگر زندگــی می کننــدو در روابط

. جامعه، نهاد واحد و منس که چــون از مجُموعهُ واحدهای م تشکیل شده است، برقراری تعادل و ین برابــری در آن نیاز به همزیســـتی و تعامل برابــر و عادلانــه واحدهــای مســـتقل ب لتقل با یکدیگر، در درون خود دارد. برای دستیاب یکدیکر، در درون خود دارد. برای دستیایی به این همزیســتی برابر و عادلانه، بیشک ارایه راهکارها از ســوی همــه این واحدها ضروری است. باورداشتن و آموزش دادن نگاه برابــر و عادلانه انســانها به یکدیگر، فارغ از هر نُوع ويژگى طبيعي يا اكت در همه امـور و حوزهها، بهویــژه در حوزه ر بر روره جنس – جنسیتی، از مولفههای بسیار مهم و غیرقابل انکار بسرای توانمندبودن و توانمندسازی یک جامعه است.

ـه بتواننــد از ایــن امکانــات

. بدیهی است توانمندبودن یک جامعه همه امور تنها و تنها با حضور برابر و عادلانه فیزیکی و اندیشواری همیه شهروندان، فارغ از جنس، رنگ، زبان، دين، باور، ثــروت، علم، دانش و... مي میشود. شهروَندان یک جامع وسیع مادران- پدران، خواهران- برادران، رُرندان دختر - فرزندان پُســر و درنهایت شهروندان مونث-مذکر تعریف میشوند. غيبت يا حذف هريک از اين شهروندان، که جایگاه عاطفی -احساسی خود را دارند و هریک براسـاس توانایے های ج ِوانی خود در ایس مجموعه کار کرد دارند و تعریــف میشــوند، موجب ناب ناکارآمـدی و ناتوانی در ســاختار کل آن جامعه میشود.

ادامه در صفحه ۱۰